

پیش‌خوان

روایت ویلیام سولیوان
اوج گیری و پیروزی انقلاب اسلامی

شاپور بختیار را یک خیال‌باف دیدم!

■ **محمدرضا کاشانی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات ویلیام سولیوان آخرین سفیر ایالات متحده در ایران، امریکادر ایران، در دوره سلطنت پهلوی دوم را در بر دارد. این کتاب

توسط ابراهیم مشفق‌فر به فارسی برگردانده شده و مرکزاسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن اقدام کرده است. سولیوان در دیباچه این مجموعه، اشارتی به ترتیب بی‌آمده دارد: «کتاب حاضر... روایت شخصی من از دوران خدمت به‌عنوان سفیر ایالات متحده در ایران، از ژوئن ۱۹۷۷اخرداد ۱۳۵۵ خورشیدی تا آوریل ۱۹۷۹آزادبهبشت ۱۳۵۸ را دربرمی‌گیرد، برهه‌ای که انقلاب در جریان بود، سعی شده است وقایع دوران مزبور، با توجه به کارکردنیروهای آسیایی واجتماعی مؤثر در ایران حکایت شود و واکنش‌های ایالات متحده در مقابل این نیروها، شرح رویدادهایی است که شخصاً در خاطره نگاری و یادداشت‌های روزانه دقیقی از وقایع نیست، بلکه شرح رویدادهایی است که شخصاً در آنها شرکت داشتم و در مورد برخی جوانب حوادث مربوط به انقلاب، داوری کرده‌ام. در ثبت وقایع به مواردی پرداخته‌ام که هنوز در ذهنم زنده و تازه بوده‌اند، زیرا ممکن است به درد کسانی بخورد که حوادث تاریخی را تحلیل می‌کنند...»

سولیوان در بخشی از خاطرات خویش، در باب خیالات متفاوت شاه و هویدا درباره چگونگی مهار انقلاب اسلامی، چنین می‌نویسد: «شاه که در مصر بود، محاسباتی داشت واحتمالاً به وسیله اردشیر زاهدی، از امکان یک حرکت نظامی برای سرکوبی انقلاب اطلاع یافته بود. او در نظر داشت یک روز در آسوان توقف کند و بعد طبق برنامه قبلی به پالم اسپرینگز در آنتیگوا امریکا رفته و



■ **ویلیام سولیوان** در گفت‌وگو با هنری کیسنجر

گوشه عزلتی اختیار کند.او برنامه سفرش را لغو کرده و مدت مدیدی در مصر مانده بود. به گفته شاهدان عینی، دلیل لغو سفر شاه به امریکا وادامه توقف او در مصر هم، این بود که فکر می‌کرد به دنبال یک حرکت نظامی و سرکوبی انقلاب از طرف نیروهای مسلح، داستان ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) تکرار خواهد شد و او یک بار دیگر پیروزمندانه برای صاحب تاج و تخت خود، به ایران بازخواهد گشت... یک روز بعد از استقرار بختیار در مقام نخست‌وزیری، برای اولین بار او دیدار کرد... با وجود اینکه از گفت‌وگوهای خود با شاه این طور استنباط کرده بودم که بختیار بیشتر نقش می‌محلل را برای خروج قانونی شاه از کشور بازی می‌کند، از مذاکرات خود با بختیار در کمال شگفتی به این نتیجه رسیدم که خود را چیز دیگر می‌پندارد. او با لحنی پراحساس، از نقشه‌هایی که برای دولت خود داشت صحبت می‌کرد و از طرح‌های خود برای ربودن انقلاب از دست آیت‌الله خمینی سخن می‌گفت. او تصور می‌کرد که با خروج شاه از ایران، می‌تواند رهبری ملت را از دست آیت‌الله و ملاهای پیرامون او در آورده و به دست خود بگیرد. بختیار نفوذ و قدرت آیت‌الله خمینی را دست‌کم گرفته بود و در یکی از دیدارها به من گفت: در نظر من برای ملاقات آیت‌الله به پاریس بروم و به او پیشنهاد کند که به داشتن یک مقام عالی مذهبی در خارج از قلمرو دولت بپسندد کند، تا او بتواند امور سیاست حکومت این باره، با ناباوری گوش کردم و پس از بازگشت به سفارت، گزارش مفصلی درباره گفت‌وگوهای خود با بختیار و عقاید شخصی خود درباره او، به واشینگتن مخایه کردم. در آن گزارش نوشتم که به نظر من، بختیار شخصیتی خیال‌باف است و آنچه می‌گوید قابل تحقق نیست و نمی‌داند که پس از بازگشت آیت‌الله خمینی و پیروانش به ایران، سیل انقلاب و دولتش را خواهد برد...»



دهه ۱۲۰هجری قمری معروف به قوام‌السلطنه

پس از اشغال ایران در شهر یور ۱۳۲۰
و خلع رضاخان از سلطنت، فضای سیاسی کشور پس از یک دوره اختناق ۲۰ ساله باز ششد. این دوره، سیاست ورزی از جنسی متفاوت را می‌طلبد و چهره‌هایی که بتوانند متناسب با آن، به ایفای نقش بپردازند. احمد قوام با درک این واقعیت، به یارگیری در داخل و خارج پرداخت. عناصری که در بزنگاه‌های مهم تاریخی، به کمک وی می‌آمدند و در زمره تیم او به شمار می‌رفتند

در مختصات سیاست ورزی احمد قوام، از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان حیات

وقتی «جناب اشرف» راهزن یک نهضت پیروز شد!

امریکایی‌ها واصل شدند... شریعامامی در دوره‌هایی به صدارت رسید که نقش او هم مورد تمایل انگلیس و هم آمریکا بود و با هر دو سیاست، روابط حسنه داشت...»
■ استبداد، بی‌برنامگی و دفع الوقت، خصال مشترک زمامداران دوره پهلوی دوم
دوره پهلوی دو به ویژه پیش از کودتای مرداد ۳۲، در خصال دیگری نیز اشتراک داشتند که بازخوانی آنها، پیش از پرداختن به کارنامه احمد قوام مفید می‌نماید، چه اینکه نامبرده نیز در این ویژگی‌ها، کم و بیش به دیگر نخست‌وزیران شباهت می‌برد.ابوالحسن عمیدی نوری فعال و ناظر سیاسی دوره پهلوی‌ها، در

این فقره آورده است:

«به‌طور کلی استنباط خودم بر این است که زمامداران کشور ما، اولاً: کمتر اعتقاد به داشتن هدف روشن و مسلک سیاسی در دوره زمامداری داشتند، بلکه مادام‌خانگی‌شان یادور از سیاست روز، چنان‌از اصول وقانون و دموکراسی حرف می‌زدند که روح آدم بیرون می‌نمود و امیدوار می‌شد که اگر آنها زمامدار شوند، همه چیز درست می‌شود. اما همین که بر مسند صدارت می‌نشستند، آن افکار را فراموش نموده... و [به سرنیزه و زور متکی گردیده، تجاوز به حقوق عمومی و خصوصی می‌کردند. ثانیاً: زمامداران مابدون داشتن نقشه واقعی و عملی در زمامداری به منظور اصلاحات حقیقی در کشور، روی امکانات روز، روی کار آمدندان و اغلب نیز، بی‌مقدمه و تکام‌از کار طرد شدند. آنها اغلب فقط به فکر گذراندن روز بودند، بدون اینکه در مقدرات کشور اثری از خود باقی بگذارند. مهم‌ذا بعضی‌ها از خود آثاری باقی گذاشتند، مثل مرحوم قوام که بازی ماهرانه‌ای در روابط ایران و شوروی به نفع ایران نمود که گرچه خود را نزد زمامداران شوروی ردقول و عهدشکن نشان داد، ولی از نظر علاقه به استقلال ایران این فداکاری را نمود، چنان‌که ایران که در لب پرگاه تجزیه آذربایجان و حتی ایالات شمالی ایران... آدر حال آ رفتن پشت پرده آهنین قرار گرفته بودند،

در کشور داشت، از حمایتی تمام برخوردار بود. تمام گروه‌ها و دسته‌های صاحب منافع، حضور قوام را راهی برای رسیدن به خواسته‌هایشان می‌دانستند. قوام مانند نخست‌وزیران پیشین، بر سر مشکل و بحران چوب نمی‌زد که موجب شدت آن شود، بلکه مشکل را با نوازش رام می‌کردا قوام در تعامل با نیروهای خارجی نیز، موفق عمل می‌کرد. وی بی‌آنکه حامیان امریکایی خود را از زده سازد، موفق شده بود تا حسن نظر و پشتیبانی فرآینده شوروی‌ها و حزب توده را جلب کند. از دیگر ویژگی‌های قوام، برقراری موازنه مثبت در سیاست خارجی‌اش بود، اما در این موازنه سعی داشت تا حتی‌الامکان، نفوذ شوروی و انگلیس را به حداقل برساند و از نیروی سومی بهره بگیرد. از این‌رو در جست‌وجوی قدرت سوم، به تدریج متوجه امریکا شد...»

■ **کشتی‌بان را سیاستی غلط آمد!**

احمد قوام پنجمین دوره از صدارت خویش را، با تصویری ناصواب و غیر واقعی آغاز کرد. او گمان می‌برد که مردم ایران، همچنان او را ناجی آذربایجان و درنگاهی کلی‌تر، حل‌کننده بحران‌ها می‌دانند. «جناب اشرف» پیش‌بینی نمی‌کرد که ملتی به‌پاخاسته را نمی‌توان با تندخویی و اشلتم بر جای خود نشاند و طومار ملی شدن نفت ایران را در هم پیچید. تهدیدات قوام، به ضد خود تبدیل گشت و نهضتی بزرگ آفرید که به سقوط او منتهی شد. محمدمهدی عبدخدایی دبیرکل کنونی فدائیان اسلام، در این باره می‌گوید: «هر به‌وجود آمدن واقعه ۳۰ تیر، جریانات مختلفی سهیم هستند، مثل عدم آگاهی‌شاه از قدرت‌جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی در میان مردم و عدم فهم احمد قوام نسبت به شرایط زمانی. در آن دوران دکتر مصدق چون می‌خواهد دولت را ترمیم کند، پیش محمدرضا پهلوی می‌رود و می‌گوید: من می‌خواهم وزارت دفاع (جنگ) در اختیار خودم باشم، اما شاه در جواب دکتر مصدق می‌گوید: تعیین وزیر دفاع از اختیارات فرمانده کل قوا، یعنی شاه است. دکتر مصدق هم به محمدرضا پهلوی می‌گوید: در صورتی که من وزیر دفاع نیاشم، از خدمت معذورم... و استعفا می‌دهد. محمدرضا پهلوی هم، فوراً استعفای دکتر مصدق را می‌پذیرد و فرمان نخست‌وزیری احمد قوام را صادر می‌کند. قوام هم چون آدم خودخواه و متفرع‌بی بود، همچنان فکر می‌کرد همان قهرمان سال ۱۳۲۴ است که توانسته پیشه‌وری را از ایران بیرون کند! لذا پس از آنکه به نخست‌وزیری می‌رسد، اعلامیه مخوفی می‌دهد که رضا سجادی گوینده رادیو، آن اعلامیه را با حرارت خاصی می‌خواند، با این تیتیر که: کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد... قوام در آن اعلامیه می‌گوید: (قرب به مضمون) من دادگاه انقلابی تشکیل می‌دهم و اجازه نمی‌دهم روحانیون در سیاست دخالت کنند...! اما آیت‌الله کاشانی وقتی فرمان تعطیلی بازار را می‌دهد، همه تهران را بلکه همه شهرستان‌ها تعطیل می‌شوند! لذا با تعطیلی بازار تهران و اغلب شهرستان‌ها، جریان ۳۰ تیر به وجود می‌آید و شاه چون در آن روزها قدرت تصمیم‌گیری نداشت، ساست یک بعداز ظهر، قوام‌السلطنه را می‌خواهد و از او درخواست می‌کند که استعفا دهد و فرمان نخست‌وزیری دکتر مصدق را صادر می‌کند! آیت‌الله دکتر مصدق — که از نظر سیاسی پیروز شد — وزیر دفاع و دوباره نخست‌وزیر می‌شود...»

■ **اعلامیه‌ای که خشم یک ملت را برانگیخت!**
اعلامیه ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ احمد قوام، بر اساس توهم پیش گفته به نگارش در آمد، هم از این‌روی خشم ملت ایران را برانگیخت! آنان با رهبری قاطع زنده یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، به میدان آمدند و سرانجام در قیام تاریخی ۲۰ تیر ۱۳۳۱، قوام را از مصدر صدارت راندند. از رزیای مرحوم عبدالعلی ادیب برومند از اعضای سابق جبهه ملی در رفتار قوام، به شرح ذیل است:

«شاه از این استعفا (استعفای دکتر مصدق) بدش نیامد. در آن موقع دو نفر کاندید نخست‌وزیری بودند احمد قوام و سید ضیاءالدین طباطبایی. شاه از مجلس رأی تمایل خواست و از ۴۲ نفر نماینده حاضر در جلسه، ۲۰ نفرشان به قوام رأی دادند. شاه هم عنوان جناب اشرف را – که چندی قبل بسا توهین از قوام گرفته بود– به او پس داد و او را مأمور تشکیل کابینه جدید کرد. قوام از مهاجرت ابتدا، قدرت‌طلب و مستکبر بود و خیلی دوست داشت او را به عنوان صدر اعظم بشناسند. به همین دلیل در ۲۶ تیر، اعلامیه شدیدالحنی را با عنوان رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه منتشر کرد که در آن، چنان تهدیدهای نفرت‌انگیز و اخطارهای هشدار دهنده‌ای به مخالفانش مطرح نمود که خشم همگان را برانگیخت. بعد هم دستور داد، این اعلامیه را چندین بار از رادیو بخوانند و در روزنامه‌های مختلف چاپ کنند. نتیجه اینکه آیت‌الله کاشانی وارد میدان شد و خشم ملت را – که به مخالفت با قوام و طرفداری از مصدق سراسر ایران را در بر گرفته بود – مدیریت و به‌سرعت مقدمات سقوط قوام و روی کار آمدن مصدق را فراهم کرد. نمایندگان جبهه ملی و طرفداران آنها در مجلس کاشانی را تهدید کردند. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه‌ای تاریخی قوای نظامی و مردم و اصناف را، به مخالفت با قوام و هواداری از مصدق فراخواند...»

■ **آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، در واپسین مواجهه با احمد قوام**
براساس شواهد تاریخی، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی از دیرباز به قوام خوشبین نبود. انگلیس، مستبد و قبيله‌گرا بودن، و ویژگی‌هایی بود که آیت‌الله از این رجل سیاسی و در ادوار گوناگون سراغ داشت. هم از این‌روی پس از انتخاب وی

۹ جوان

توسط دربار و مجلس، قاطعانه مخالفت خویش را با وی کلید زد. این مواجهه سرنوشت‌ساز، با فراز و فرودهایی همراه بود که زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان در اثر «بازخوانی نهضت ملی ایران»، بدانها اشارت برده است: «قوام که بزرگ‌ترین مانع موفقیت خود را آیت‌الله کاشانی می‌دانست، ابتدا از در مسالمت وارد شد. او علی‌امینی را با پیامی نزد آیت‌الله فرستاد و دکتر محمود شریون که در آن جلسه حضور داشته است، این ملاقات را چنین روایت می‌کند: آقای قوام گفتند که چون من نخست‌وزیر خواهم شد، آیت‌الله نظر خود را درباره کابینه‌ها اظهار نمایند. آیت‌الله کاشانی با تبسمی که غالباً در چهره‌اش نمایان بود گفت: بی‌سواد! به قوام بگو تا دکتر مصدق هست، هیچ کس نمی‌تواند نخست‌وزیر شود. هر چه دکتر امینی به اصطلاح چانه زد، به جایی نرسید. دکتر علی‌امینی مایوسانه و دست خالی بیرون رفت... قوام مجدداً ازسنجانی را برای سازش نزد آیت‌الله فرستاد. بنابر نامه‌ای که از آیت‌الله در دست است، به شرط سکوت، قوام انتخابات شش‌وزیرش را در اختیار آیت‌الله قرار می‌داد، اما آیت‌الله که مبارزه برای قطع دست انگلستان را بر همه چیز مقدم می‌دانست، جواب ندان شگفتی به قوام داد. پس از ناامیدی قوام، شاه دست به کار شد و علاء وزیر دربار را، خدمت آیت‌الله فرستاد تا نخست‌وزیری قوام را بپذیرد. آیت‌الله در پاسخ گفت: به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تافرذا اقدام نفرمایند، دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم، متوجه دربار خواهم کرد...! با مایوس شدن دربار، قوام و منابع قدرت تصمیم گرفتند تا با جست‌وجوی راهی دیگر، مانع اصلی را از سر راه بردارند. ارسنجانی، مشاور قوام، در خاطرات روز بیست‌ونهم تیر ماه خود می‌نویسد که قوام گفت: دستور دادم سیدابوالقاسم کاشانی را به شهربانی، توقیف کند و حتی وقتی دیدم کوبال (رئیس شهربانی) دست به دست می‌کند، دستور کشتی دادم و امروز او را توقیف خواهند کرد و شما خواهید دید که چه تأثیری در اوضاع می‌کند... از این‌رو با ریزی‌های فراوان تصمیم گرفتند تا در ساعت ۴ بعداز ظهر روز بیست‌ونهم تیر ماه، آیت‌الله را دستگیر نمایند. قوام در از رزیای آیت‌الله کاشانی، راه را درست رفته بود، اما در ارزیابی قدرت آیت‌الله، راه خطا در پیش گرفته بود. قوام در ارزیابی، نه مصدق را مانع اصلی و ملی‌نشان داد که در حساس‌ترین زمان‌ها، حاضر به مصالحه است. در شب سی‌ام تیر ماه، سرلشکر علوی بسا وکلای جبهه ملی مذاکره کرد و آنها پذیرفتند، تا اعلامیه‌ای صادر کنند که فردا مردم را به آرامش دعوت و به جای تظاهرات، اعتصاب نمایند! متأسفانه این اعلامیه صادر گردید و چند بار از رادیو قرات شد. مصدق هم معلوم بود که احمد‌آباد، یعنی جایگاه امن همیشگی را انتخاب خواهد کرد، اما آیت‌الله کاشانی فردی نبود که در مقابل دشمن به این سادگی تسلیم شود، لذا قوام در اعلامیه شدیدالحنی که در روز بیست‌وهفتم تیرماه صادر کرد، ضمن انتقاد از مصدق، به خاطر نوعی بی‌تدبیری او استود و وی را دنبال روی خود خواند، اما نونک بیگان حملات خود را به سوی آیت‌الله کاشانی نشانه رفت...»

■ **استعفایی از سر استیصال و دیگر سکوت!**

احمد قوام هنگامی متوجه داوری غلط خود در باره جامعه شد که اندکی در شده بود. مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، با تمام وجود به خیابان‌ها آمده و یازگشت مصدق را می‌خواستند. تیرماه پیش راه او، تنها کناره گیری بود و سکوت، تا سه سال بعد مرگ او تجربه کند همان چیزی که در مقابل مندرج بر تاریخ معاصر ایران، بسط داده شده است:

«شاه قوام را با همان لقب پرطمطراق جناب اشرف، در انتصاب به نخست‌وزیری خطاب قرار داد. قوام این بار برخلاف دوران نخست‌وزیری‌های سابق بود، کلاً تحت حمایت سفارت بریتانیا در تهران نبود، زیرا او بنا بر اسناد و شواهد به انگلیسی‌ها تهنیت داده بود که باعث آهنین حکومت کند، بن‌تهدفتی را حل نماید، کاشانی یا هر سیاستمداری را که در مسیرش قرار بگیرد، دستگیر کند و در این راه مصونیت فرا لمانی را هم نابدیده‌انگارد. قوام به رض انتصاب، در اقدامی هماهنگ با منابع انگلیسی و توافق‌های پنهانی انجام‌شده با آنان، اعلامیه‌ای گوینده صادر کرد که طی آن تغییر بنیادین شیوه‌ها را اعلام و برای مخالفان، پیامدهای خشنی را پیش‌بینی نمود. این کار قوام، نقطه ضعف اساسی او در پایان حیات طولانی سیاسی‌اش بود، زیرا او قدرت مردمی را که سال‌ها در انتظار کوتاه شدن دست استعمار از صنعت نفت ایران بودند، درستی ارزیابی نکرد. از فردای انتصاب قوام، اوضاع تهران و شهرهای بزرگی چون: آبادان، کرمانشاه، اهواز، اصفهان، قم و قزوین متشنج شد و دامنه این تشنج، هر روز گسترده‌تر گشت. البته در عصر روز بیست‌ونهم تیرماه، قوام متوجه اشتباه خود شد و پیش از آنکه بتواند به وعده‌های خود به انگلیس عمل کند، برای جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع و همچنین بر اثر فشارهای شاه به او، به دلیل ترس از خارج شدن کنترل شرایط از دستش، استعفا کرد. بدین ترتیب با همه بن‌بست‌های مسئله نفت و سایر مشکلات داخلی سال، مردم ملی‌شدن نفت ایران را از چنگال استعمار انگلیس خارج نمود و نشان دادند که ملت‌های ضعیف هم می‌توانند در برابر ابرقدرت‌ها، بر سر حقوق شان مقاومت کنند. این همان خودباوری و وطن‌دوستی بود که قوام آن را فدای صلحت شخصی خود کرد...»